

آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزي اورگان

در این شماره:

- به مناسبت چهاردهمین سالگرد بنیاد گذاری نهضت آینده افغانستان.
- اول ماه می، روز جهانی کارگر را گرامی بداریم.
- برخی دیدگاه های مارکسیستهای امروز در رابطه با جهانی شدن سرمایه داری ...
- چهارده سال رزم و روشنگری.
- جستاری در مورد جنبش دموکراتیک ...
- خشونت علیه زن در افغانستان.
- مشارکت عمومی؛ پیش نیاز گسترش دموکراسی.
- آیا سرمایه داری رو به زوال است؟

شماره ۵۴

نشریه سیاسی - تیوریک نهضت آینده افغانستان، سال سیزدهم، ثور - جوزا ۱۳۹۳ مطابق می ۲۰۱۴

سرمقاله

عبدالله نایبی

به مناسبت

چهاردهمین سالگرد بنیاد گذاری نهضت آینده افغانستان

چهارده سال پیش در هنگامی که سر زمین ما تحت سیادت یکی از سیاه ترین نیروهای ایدئولوژیک - سیاسی تاریخ قرار داشت و سایه شکست و سرخورده گی هنوز هم بر ذهن و اندیشه رزمنده گان درمانده جنبش چپ افغانی حکومت می کرد، "مبارزه دادخواهانه و دموکراتیک" با پدیداری نهضت آینده افغانستان و ارگان نشراتی آن "آینده"، از سر گرفته شد. نهضت آینده افغانستان در گام نخست، در برابر یورش ایدئولوژیک ارتجاع جهانی و نیروهای قرون وسطایی حاکم بر سرنوشت کشورما، ایستاد و شجاعانه از اندیشه های جهانی بینی علمی دوران ما دفاع کرد. نشریه آینده و سپس سایت نهضت آینده افغانستان و نشریه تیوریک - آموزشی "برهان" با تکیه بر دستاورهای تیوریک و پژوهشی اندیشه پردازان پیشرو جهانی، در پیوند با تجارب و آموزه های پراتیک جنبش انقلابی افغانی، به اشاعه ...

باقیمانده در صفحه ۲

نوشته عصمت نایبخیل

اول ماه می، روز جهانی کارگر را گرامی بداریم!

اول ماه می - روز همبسته گی کارگران و زحمتکشان جهان در پیکار علیه ظلم و استبداد و برای رهایی انسان از هرگونه استثمار و سلطه زور و زر و بدبختی مهم ترین روز در تاریخ مبارزه جنبشهای چپ محسوب میگردد.

۱۳۰ سال قبل به تاریخ اول ماه می سال (۱۸۸۶) کارگران شهر شیکاگو به قصد کاهش ساعات کاری از (۱۰) ساعت در روز به (۸) ساعت، دست به تظاهرات زدند. در مقابل، پلیس بالای تظاهر کننده گان آتش گشوده که به زخم برداشتن، مرگ و زندانی شدن تعدادی از آنها منتج گردید. تقاضای کارگران صرف کاهش ساعات کار روزانه بود. این خواست اولیه کارگران پذیرفته نشد که در نتیجه حدود یکصد هزار کارگر از ۱۲۰۰ کارخانه مناطق مختلف شهر شیکاگو دست به اعتصاب و تظاهرات زدند. در چهارمین روز تظاهرات، حکام ظالم امریکایی به تظاهرات صلح آمیز کارگران با مرمی پاسخ دادند. پلیس با حملات وحشیانه موفق گردید تا تظاهر کننده گان را... باقیمانده در صفحه ۱۱

برخی دیدگاه های مارکسیستهای امروز

در رابطه با جهانی شدن سرمایه داری و ضرورت فراگذشت از آن

مارکس بر آن بود که سرمایه داری، خود، گور خود را می کند. امروز که این شیوه تولید دارد سراسر کره خاکی را فرا می گیرد، آیا هنوز هم می شود به تفکر تیوری نویسنده "سرمایه" رجوع کرد؟ من در این نبشته دیدگاه های کلی شماری از اندیشه پردازان چپ جهان سرمایه را به نمایش می گذارم تا توانسته باشم زنده بودن شیوه تفکر مارکس را در عرصه تحلیل سرمایه داری نشان دهم.

آندره توسل (André Tosel)، فیلسوف معاصر فرانسوی (آثار جدیدش در باره «سناریوهای جهانی شدن فرهنگی» در سال ۲۰۱۱ از سوی انتشارات Kime چاپ شدند) در رابطه با پایان سرمایه داری مینگارد:

باقیمانده در صفحه ۶

نوشته قدوس زریب

چهارده سال رزم روشنگری

افغانستان هنوز زیر سلطه دهشت اختاپوت جهل دست و پا می زد. کشور به پیکر رنجوری می ماند که فردای کوری بی آنکه چراغی در چشم انداز نمایان باشد در انتظارش بود و به سیاه دشتی می نمود که غلظت دود و خاکستر آن باور برای زیستن با عزت را به یاس ناشی از بروز خطر مرگ جانگداز مبدل کرده امیدی برای بهتر زیستن باقی نمی گذاشت. از سوی دیگر بخش اعظم نیرو های بازمانده از حزب درست چهارده سال پیش در چنین وضعیتی، نهضت آینده افغانستان به حیث یک سازمان انقلابی درفش جنبش چپ افغانی را بار دیگر به اهتزاز در آورده به مثابه داد گاه سیاسی زحمتکشان کشور پا به عرصه فعالیت گذاشت. به قول شاعر:

عشق از فریاد ما هنگامه ها تعمیر کرد

ورنه این بزم خموشان هیچ غوغای نداشت

پیوست به تاسیس نهضت، نشریه "آینده" در جایگاه سخن رسان اصلی سازمان ما به عنوان ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان در مطبوعات مترقی ... باقیمانده در صفحه ۲

باقیمانده سرمقاله از صفحه اول

گسترده تیوری نقد و علمی در عرصه جامعه شناسی پرداختند و بخش پیشتاز و باورمند جنبش دموکراتیک افغانی را از لغزیدن به دامن تاریک اندیشی و دگمهای ترقی ستیزانه برحذر داشتند. دیری از فعالیت پیگیر این ارگانها نگذشته بود که "باورها دوباره جان گرفتند" و چراغ اندیشه های انقلابی و بشر خواهانه باری دیگر راهنمای جنبش گردید. اعضای نهضت آینده افغانستان از این برهه مبارزه و تلاش شان با سرافرازی و افتخار یاد میکنند.

نهضت آینده افغانستان نوسازی اندیشه یی جنبش چپ افغانی را با برگشت به شیوه علمی تفکر سیاسی، نقد ایدئولوژی شوروی شده و نقد پراپتیگ گذشته حرکتی دموکراتیک افغانی یکجا پیش برد؛ از دستاوردهای جنبش با سرافرازی دفاع کرد و اشتباه ها و کجروپهای آن را مورد تحلیل و نقد سازنده قرار داد. نهضت آینده افغانستان با برداشتهای غیر ایدئولوژیک خود از واقعیت، به تحلیل وضع جامعه افغانی پرداخت و در فراسوی تبلیغات گسترده عوامفریبانه ناتو، مرحله به مرحله سیر حوادث فاجعه بار را پیش بینی کرد که متأسفانه همه آنها تحقق یافتند.

نهضت آینده افغانستان روابط گسترده یی را در سطح منطقه و جهان با احزاب و نهادهای مترقی و پیشرو جهان ایجاد کرد و به حیث جزئی از حرکت کلی دادخواهانه جهانی عرض وجود کرد. نهضت در این عرصه اعتبار چپ افغانی را احیا کرد و در برخی موارد بر تصمیم گیری احزاب چپ جهانی در رابطه با افغانستان اثر گذاشت.

کناره گیری از هرگونه معامله با زورمندان و زر اندوزان جدید حاکم بر سرنوشت کشور و تلاش در راه نوسازی جنبش مستقل دموکراتیک افغانی، در صدر فعالیتهای سیاسی و سازمانی نهضت آینده افغانستان قرار داشت. پیش کشیدن استراتژی اتحاد به منظور متشکل ساختن سازمانهای پراکنده مترقی در یک سازمان بزرگ سیاسی به خاطر ایجاد یک الترناتیف دموکراتیک به وضعیت کشور، نهضت آینده افغانستان را در پیشاپیش نوسازی سازمانی جنبش قرار داد. دستاوردهای نهضت آینده افغانستان در چهار سال فعالیت عملی در چوکات رهیافت به سوی حزب واحد سراسری، ارزنده و امید بخش اند. این تلاشها همچنان ادامه دارند چون راه دیگری برای ایجاد یک الترناتیف دموکراتیک وجود ندارد.

نهضت آینده افغانستان با در نظر داشت عقمانی اندیشه یی - سیاسی نیروهای مترقی و با توجه به فضای اعرایی که در اثر استیلای جابرانه ارتجاع قرون وسطایی بر شهرها و روستا های کشور چادر گسترده است، مواضع سازمانی خود را با وضعیت عینی جامعه و جنبش سازگار ساخت و در ایجاد فضای اعتماد متقابل در داخل جنبش، تأثیر گذاشت. امروز شرایط برای وحدت سازمانهای مترقی در یک نهاد بزرگ بیشتر از پیش فراهم گردیده اند، اما، دشواریها هنوز هم وجود دارند. نهضت آینده افغانستان با درگیری از تجارب تلخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان در عرصه وحدت و با در نظر داشت تجارب احزاب مترقی جهان، بر اصول سازنده و منطقی اساسگذاری حزب جدید با قاطعیت تأکید می ورزد چون عدول از آنها باعث از هم پاشیده شدن حزب بعدی خواهد گردید. نهضت آینده افغانستان با استفاده از فرصت از مجموع سازمانهای مترقی کشور، نهادها، حلقات، شخصیتهای دموکرات و مترقی و مبارزان جدامانده از سازمانها، رقیقانه دعوت می نماید تا به روند تجمع و تشکل بییوندند. انتخابات جاری نشان می دهد که دیگر موقع آن فرا رسیده است تا جنبش دموکراتیک به حیث یک حرکت مستقل و آینده ساز بر محور یک حزب بزرگ سراسری وارد وضعیت سیاسی گردد و به سرنوشت کشور اثر گذارد.

نهضت آینده افغانستان با پیگیری مبارزه برای بهروزی مردم افغانستان را در هر گونه شرایط، ادامه خواهد داد.

افتخار به آنانی که درفش پیکار برحق زحمتکشان افغانستان و جهان را همچنان در اهتزاز نگهداشته اند.

باقیمانده چهارده سال رزم و روشنگری از صفحه اول

بیرون مرزی افغانی تجلی یافت و دیری نگذشت که راه خود را در داخل کشور باز نمود. نشریه "آینده" که تا اکنون در ۵۳ شماره اقبال نشر یافته است نه تنها به مثابه نشریه سازمان بلکه رشته پیوند اندیشه ای - سیاسی بین اعضای سازمان و نیرو های مترقی افغانستان و سالهای متمادی در شرایطی که هنوز خفقان رسانه ای در داخل و نبود زمینه های مطبوعاتی برای افغانهای چپ اندیش و ترقیخواه در خارج حکمفرما بود به حیث تریبون ترقیخواهان افغان در خارج فعالیت نمود. درین مدت شمار فراوانی از نخبه گان سیاسی و فرهنگی مترقی مهاجر افغانستان مقیم اروپا از ورای نشریه ما سخن سرودند و ابراز نظر کردند.

نشریه "آینده" در نخستین شماره خود با نشر فراخوان تاریخی "ضرورت از سر گیری مبارزه دادخواهانه و دموکراتیک" در حقیقت قلب شب را شگافت و به یک دهه تیره گی فکری و سکوت سیاسی پایان بخشید.

در نشریه عوامل سقوط دولت جمهوری افغانستان و فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حالیکه دیگران؛ یکی از دیدگاه حسرت به قدرت از دست رفته، آن دیگر از حلقه پیوست عاطفی به رهبران زنده و فقید، تعدادی از محراب ندامت ناشی از درک نادرست آنچه گذشته بود، برخی از زاویه بدخواهی ایدئولوژیک و شماری هم بنابر خصوصیت ناشی از جهالت و عقبگرایی به قضایا می نگریستند، به گونه عینی و ریالستیک بررسی و تحلیل شده اند. مقالاتی مانند "تصفیه حساب با گذشته"، "نفی گذشته یا نقد گذشته"، نگاهی به دشواری های چپ در افغانستان" و شمار دیگر به این مسایل پرداخته اند. وضع اقتصادی - اجتماعی افغانستان و تضاد های موجود آن در نگارش های مانند "برخی تنشها و تضاد های جامعه افغانی"، "عوامل وخامت وضعیت اجتماعی کشور"، "نگاه کوتاهی در مورد چرخش های اقتصادی" پژوهش یافته اند. عوامل فروپاشی سوسیالیسم اتحاد شوروی و پیامد های آن برای جنبشهای چپ و آینده آنها که اجندای بحثهای داغ سیاسی دو دهه گذشته را تشکیل می دادند در مقاله مفصلی زیر عنوان "فروپاشی شوروی و مسایل آینده جنبشهای چپ" در چند شماره نشریه "آینده" توضیح گردیده اند. برخی مطالب مرتبط به بازگویی مسایل حاد طبق مبانی جهان بینی علمی، بحران چپ افغانی، پیدایش و گسترش کمی سازمانهای سیاسی وابسته به حزب دیروز و عدم اثرگذاری آنها در زنده گی سیاسی کشور نیز از مسایلی اند که نشریه به آنها پرداخته است. همچنان موضوعاتی نظیر حاکمیت انارشی اول مجاهدین، حاکمیت طالبان، انارشی دوم مجاهدین و محصول آن - رژیم حاکم کنونی، سیاستهای غرب پیرامون مسایل افغانستان و نیز ماهیت جهانی شدن سرمایرداری به تفصیل بررسی شده اند. بی ثمری و بی اثری و پیامد های لشکر کشی امریکا - ناتو در افغانستان در مقالاتی منجمله "امنیت افغانستان و مشکل ناتو"، "ماموریتی که در باتلاق رفت" توضیح یافته اند.

"نهضت آینده افغانستان پیوسته تلاش مستمر خود را در جهت ایجاد سازمان سیاسی سراسری زحمتکشان کشور، هم آئی و انسجام نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه که نظام سیاسی تعبیه شده به وسیله امریکا بعد از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ را در تضاد با منافع مردم افغانستان دانسته برای استقرار یک الترناتیف دموکراتیک می رزمند، از طریق نشریه "آینده" به آگاهی فعالین سیاسی ترقیخواه و خواستگاران احیای جنبش چپ افغانستان رسانیده است. تأسیس ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان در مارچ ۲۰۱۲ (حمل ۱۳۹۱) با سهم ارزنده نهضت آینده افغانستان و اسناد اساسی آن در نشریه آینده وسیعاً بازتاب یافته است.

نشریه "آینده" - ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان اهداف تنویری خویش را با شکیبائی و باورمندی پیگیری نموده با انجام رسالت اش در جایگاه تحلیلگر و رسانه واقعهرا مانند گذشته در خدمت مبارزان دادخواه قرار خواهد داشت."

جستاری در مورد جنبش دموکراتیک

و ترقیخواهانۀ جامعه افغانی

(ققنوس پرواز تاریخی خود را دوباره از سر میگیرد)

برنامه دموکراتیک، ترقیخواهانۀ و دارای چشم انداز انکشافی تاریخی روشن داشت. درینا که این برنامه در بستر بیش از یک دهه جنگ داخلی، مقاومت سازمانیافته نظامی علیه حاکمیت "حزب- دولت"، مداخله و تجاوز مستقیم دو ابر قدرت جهانی در امور کشور، لغزیدن تعدادی از نهادهای "تحول طلب و ترقی خواه!" در موضع سیاسی- اندیشه‌ی ارتجاع و اپوزیسیون مسلح دولت و به طبع آن تقویت گرایشهای "ملی- مذهبی"، خیانت، توطئه و مقدمه چیدن فروپاشی "حزب - دولت" از داخل به وسیله "ستون پنجم" دشمنان خارجی مردم افغانستان، به ویژه برخی دول همسایه افغانستان، اقتدار گرای، خود محوری و عدم شایسته گی انقلابی رهبران ارشد سیاسی و نظامی آن "حزب- دولت"، به شکست انجامید و امکان تحقق نیافت.

فروپاشی حزب - دولت، و سقوط حاکمیت، (۱۹۹۲ عیسایی) راه را برای اپوزیسیون مسلح، نیروهای مخالف دولت، باندهای مافیایی و کارتل‌های مواد مخدر و پیوست به آن استقرار حاکمیت مجاهدین باز کرد. ولی سرشت غاصبانه، بستر خیزش اجتماعی و ایدیولوژیکی ارتجاع برخاسته از مجاهدین! و ماهیت درونی تشکیلهای و تنظیمهای مربوطه آنها، امکان عینی ایجاد دولت جدیدی به اصطلاح اسلامی! و متمرکز را از آنها سلب کرده بود.

مهاجرت ناگزیر جامعه مدنی، روشنفکران، کادرهای ملی و بخش بزرگ فعالین و مبارزان متعهد جنبش دموکراتیک و مترقی جامعه افغانی، از هم پاشیده گی نهادهای سیاسی - اجتماعی و فرهنگی، فروریزی ارگانهای دولتی و راه اندازی جنگهای تنظیمی میان شاخه های "مجاهدین"، و گروه های جدید التأسیس "ملی - مذهبی"، افغانستان را عملاً به کشور فاقد دولت و سرزمین سوخته مبدل کرد و عرصه سیاسی را از ماهیت اصلی آن تهی نمود.

با روی کار آمدن دولتواره؛ مجاهدین؛ و از پی آن استقرار اولیگارشلی طالبان، بالنده گی و پویایی جنبش دموکراتیک و ترقیخواهانۀ افغانی متوقف گردید.

با یک درنگی واقعیهانه و با یک دید روشن، می توان به وضاحت در یافت که، جنبش دموکراتیک و ترقیخواه افغانی، در طول نزدیک به پنج دهه گذشته، مسیر پر از فراز و فرودهای عدیده یی را عبور کرده است و طوفانهای عظیمی را از سر گذرانده، این جنبش در اوج پویایی و قد افراشته گی خود، متحمل شکست عمیق و فاجعه بار گردید. از یک سو فرآیند سقوط حاکمیت "حزب - دولت دموکراتیک!" چون صایقه اثراتی منفی خود را بر رهروان جنبش و هوادارن آن گذاشت و از سوی دیگر سقوط حاکمیت "سوسیالیزم دولتی"، در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی در اوایل دهه ۱۹۹۰، که به فروپاشی سیستم سوسیالیزم جهانی، یا "اردوگاه سوسیالیزم"، یک قطبی شدن جهان، تغییر مرحله تعادل نیروهای جهانی به نفع امپریالیزم جهانی و آنچه امروز "نظم نوین جهانی" و "مرحله پایان تاریخ"، خوانده می شود انجامید. فرآورده این دگرگونی در بیلاس قدرت جهانی، اشغال سرزمین سوخته ما به وسیله ناتو - امریکا و پیوست به آن بحران گسترده موجود افغانستان و بی ثباتی منطقه یی است، که ضربات مخرب خود را بر پیکر این جنبش وارد نموده است.

از پی این دو روند نامیمون مخرب، یورش خونین نیروهای ارتجاعی - مذهبی، به نهادهای دموکراتیک و ترقیخواه، کشتار بخشی از رهبران و کادرهای نخبه، پرتجربه، با نفوذ و بی بدیل جنبش از جمله شخصیت سرافراز و برجسته ←

حدود نیم سده از تجلی نخستین هسته های جنبش دموکراتیک و ترقیخواهانۀ افغانستان می گذرد، گذشت این نیم سده، تاریخیست پر از فراز و فرود، سرشار از پیروزیها و شکستهای عمیق و فاجعه بار و مقدم از همه، سرگذشت انبوهی از رهروان کار و زحمت و مدافعان حقوق خلقهای مظلوم این کشور، که جنبش را پایه گذاشتند، راه انداختند، شتاب دادند، پرچم آن را به خاطر "پایان دادن به رنجها و آزردگیهای بیکران خلقهای افغانستان" در اهتزاز در آوردند و چراغی را فروختند، به آرمانهای آغازینش پا نگذاشتند و در راه پاسداری آن، تاریخی از جان فدایی، شجاعت، درایت، متانت، فروتنی و حماسی را ساختند.

سرگذشت جنبش ترقیخواهی جامعه مان، در واقع سرگذشت تلاشها و پیکارهای برحق، برای نجات انسان مظلوم از زیر بار ستمهای عدیده، سرگذشت ستیز با جباران، استبدادیان و جامه سپیدان سیاه دل و سرگذشت عبور از آتش، خون و باروت و سرگذشت پیکار هدفمند و تلاش پیگیر در راستای گذار از بربریت به سوی ترقی، رفاه و انسانیت است.

درست نیم سده پیش، جنبش دموکراتیک و ترقیخواه جامعه افغانی، برای نخستین بار، مسایل پایه یی عقب مانی جامعه افغانی را از دیدگاه جهان شناختی علمی مطرح کرد، فعالان و مبارزان آن روزگار، (عمدتاً در وجود حزب دموکراتیک خلق افغانستان "خلق! و پرچم!" و سازمان دموکراتیک نوین افغانستان "شعله جاوید!" و چند محفل ترقیخواه که در همسوی با این دو قرار داشتند) تضادهای اساسی زنده گی اجتماعی را نشان دادند و ضرورت دگرگونی جامعه و تغییر مناسبات ناعادلانه حاکم بر آنرا، به حیث وظیفه تاریخی تمام نیروهای ملی، دموکرات، ترقیخواه، چپ و تحول طلب جامعه افغانی پیش کشیدند و طرحها و راهکارهای را برای جنبش ارایه و خطوط کلی آنرا ترسیم نمودند.

یکی از طرحهای که برای تحقق این دگرگونی در کلیت شکل گرفت (در مرامنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان بازتاب یافت)، طرحی بود متأثر از رهنمودهای جنبش انترناسیونالیستی و انقلابی جهانی، در زمینه به سر رسانی اهداف ملی - دموکراتیک و رشد و انکشاف کشور، با جهت گیری سوسیالیستی، از طریق ایجاد احزاب سیاسی متعلق به زحمتکشان "احزاب طراز نوین!"، و تشکل نیروهای همسو در یک نهاد گسترده سراسری سیاسی. (جبهه متحد ملی). (دریغ که تاکنون چنین نهاد گسترده در افغانستان ایجاد و تکوین نگردید).

در ثور نخست، (ثور ۱۳۵۷ خورشیدی)، حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به مثابه یک بخش اساسی و سازمان یافته جنبش دموکراتیک و ترقیخواه افغانی، با گرایشهای چپ انقلابی، (متأثر از تفکر و سیاستهای رسمی حزب کمونیست و دولت شوروی وقت)، که مشروعیت خود را به حیث وارث این جنبش، از موضع دفاع از خلقهای افغانستان و حقانیت هویت ترقیخواهانۀ خود، توجیه میکرد و مدلل می ساخت، با خیزش بخشی اعضای نظامی خویش، به "نظام جمهوری افغانستان!" تحت رهبری، محمد داود" پایان بخشید.

پس از سقوط آن رژیم، نوع جدید نظام سیاسی در افغانستان ظهور نمود، که

تضادهای آشتی ناپذیر نظام سرمایه داری و حتی وجود امپریالیزم جهانی را که هر روز پیش چشم آنها فهرست جنایتها، تجاوزها، کشتاربی رحمانه کتله بی مظلومان و بی گناهان و تخریب و ویرانیهای آن طویلتر میگردد و هر روز در افغانستان، عراق، سوریه، مصر و سایر کشورهای عربی... دست به جنایت تازه می‌میزند، نفی کرده اند و هدف خود را تا سطح حفظ و استقرار حاکمیت مافیایی حاکم بر افغانستان، آنها به کمک ارتجاع سپاه افراطی و حامیان جهانی آنها تقلیل داده اند. این نیروها امروزه هژمونی اندیشه بی - سیاسی مسلط بر کشور را نه تنها پذیرفته اند، بل در پی تقویت آن اند و تلاش دارند تا مبارزات و فعالیتهای جنبش دموکراتیک و مترقی کشور را در چار چوب تنگ جهان شناختی "نظام نوین جهانی" و ارتجاع متحد آن که بر کشور مسلط اند محدود سازند.

اکنون برغم تمام مشکلات، تهدیدها محدودیتها و فشارهای متعدد و مختلف، بخشی از نیروهای دموکراتیک، ترقیخواه و چپ، که عمدتاً در احزاب، نهادها و حلقات کوچک باز مانده از چپ دیروز و نهادهای جدید التاسیس ترقیخواه متشکل اند و به درجات مختلف به آرمانهای آغازین جنبش چپ دموکراتیک و مترقی افغانی و جهان بینی علمی و سنتهای انقلابی پایبند مانده اند، پرچم جنبش دموکراتیک، مترقی و عدالت خواهی را در این سرزمین سوخته و ظلمت زده بر افراشته اند، و به حیث یکی از قطبهای اساسی جنبش دموکراتیک و ترقیخواهانه کشور خود را مطرح نموده اند.

ظهور این قطب دموکراتیک و ترقیخواه در وضعیت سیاسی کشور، گواهی میدهد که؛ دوران جداییها، انقطاع، انشقاق، پراکنده گی، برخوردها و تنشهای سلیقه بی، سر خورده گیها و بی باوریهای ناشی از شکست عمیق دیروز، دارد آهسته آهسته، در درون جنبش به پایان میرسد.

نهضت آینده افغانستان، بمثابة یک سازمان چپ، دموکراتیک و ترقیخواه جامعه افغانی و به منزلت یک نهاد خدمتگذار و مدافع منافع و بازتاب دهنده خواسته های تهبی دستان، که منطق و فلسفه وجودی آنرا دفاع از حق و عدالت و تلاش در امر انکشاف، تکامل، ترقی و رفاه جامعه افغانستان احتواء مینماید، و از نخستین روز ظهور خویش، تا کنون با سر بلندی در خط مقدم حرکت دادخواهانه و ترقیخواهانه قرار داشته است، مربوط به همین قطب جنبش می گردد.

نهضت آینده افغانستان، زمانی درفش پیکار داد خواهانه را برافراخت، که جامعه افغانی در تسلط کامل "حرکت طلبان" قرار داشت، راه اندازی نهضت آینده افغانستان و نشر نخستین شماره نشریه "آینده" در حقیقت امر، از سرگیری مبارزه داد خواهانه انگاشته میشود. در جریان ۱۳ سال گذشته، ارایه مبانی تفکر نقاد پیشرو، بررسی عوامل و زمینه های شکست سوسیالیزم دولتی و همراه با آن فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک افغانستان، پیش کشیدن طرحها و راه های جدید، برای انسجام و تشکل مجدد جنبش و از سرگیری مبارزات عدالتخواهانه و انکشاف جنبش و آینده کشور از سوی این سازمان، همه تا اندازه باعث همسویی دیدگاههای آن تعدادی نخبه گان جنبش شدند که امروز در پی تقویت جنبش دموکراتیک و مترقی جامعه افغانی و اساسگذاری یک حزب بزرگ سراسری دموکراتیک و ترقیخواه اند.

اما؛ باید وضاحت داد که؛ عده از نهادهای مشمول این بخش، که می خواهند هویت خویش را از جنبش دموکراتیک و ترقیخواه جامعه افغانی بگیرند، از کار برد صحیح جهان بینی علمی، در عرصه مبارزه سیاسی خود داری می ورزند، به جای بهره برداری از معرفت پیشرو عصرما، برای ارزیابی مشخص شرایط عینی و ذهنی جامعه و تحلیل عینی و واقعبنانه نیروهای اجتماعی - سیاسی و اقتصادی ←

جنبش چپ دموکراتیک افغانی، دوکتور نجیبالله، رئیس جمهور اسبق و یاران او، و پیوست به آن مهاجرتهای تحمیلی کتله بی روشنفکران و فعالین جنبش، نه تنها مبارزان دموکراتیک و ترقیخواه کشور را از فعالیت و امکانهای سازماندهی در داخل کشور و حفظ ارتباط با توده های عظیم زحمتکشان وطن که پایگاه اجتماعی آنها را تشکیل میدهد محروم ساخت، بلکه در کلیت تمام نهادهای سیاسی - اجتماعی واقعاً دموکراتیک و ترقیخواه را از داشتن کادرهای رهبری مجرب، شجاع، آگاه، بانفوذ و با وقف، که بتوانند در دشوار ترین شرایط مبارزه با جمعبندی از تجربه های مثبت و منفی گذشته و نقد اندیشه بی - سیاسی و عملکردهای دیروز جنبش، راه درست مبارزه آینده را شالوده ریزی کند محروم ساخت.

سرگیچی و ابهامات، معامله گری، خود محوری، اتهام زنی، انتقام جویی، تبارز گرایشهای قومی و سمتی، کم رنگ شدن حب وطن و عشق به میهن، متوالی شدن نیروهای اساسی جنبش و انفعال و تفرقه تشکیلاتی - سیاسی ناشی از فروپاشی حزب - دولت، اشتقاق را به سطح اندیشه بی - سیاسی بر جنبش تحمیل نمود و مجموعه جنبش دموکراتیک و مترقی کشور را در کام یک بحران عمومی فراگیر ملی، که هنوز هم در تمامی ابعادش ادامه دارد و گسترده تر میگردد فرو برد.

شدت و عمق بحران جاری و وضعیت برآمده از آن نه تنها تضادها و تنشها را در درون جنبش، حول مسایلی سیاسی - اندیشه بی و تشکیلاتی از جمله موضعگیری در برابر حاکمیت مسلط و نظام حاکم، حضور جامعه جهانی،

(ناتو - آمریکا)، قضایای مربوط به امور امنیتی - دفاعی و پایگاه های نظامی خارجی در سرزمین مان، مبارزه علیه تروریزم به ویژه تروریزم سازمانده شده و ارتجاع افراطی مذهبی، چه گونه گی برخورد با وضعیت جاری، نظام حاکم و حامیان جهانی آن و نحوه استفاده از امکان تاریخی که با حضور جامعه جهانی برای احیای جامعه مدنی، توسعه، ثبات و انکشاف افغانستان به وجود آمده، تشدید نمود، بل زمینه را برای زیر سوال رفتن مجموع مشی سیاسی - اندیشه بی، جهان بینی، و اصول پایه بی نهادهای دموکراتیک و ترقیخواه به ویژه سازمانهای عدالت خواه و دموکراتیک آماده ساخت.

چنانیکه قبلاً چپ روی و افراط گرایی ناسنجیده در قالب الگوهای ایدئولوژیک شده و وارداتی، در گذشته بر جنبش دموکراتیک ملی و ترقیخواهانه جامعه افغانی تحمیل گردیده بود، این بار راست روی همراه با گرایشهای آمیخته با زهر "ملی - مذهبی"، زیر شعارهای "آزادی"، "دموکراسی"، "بازسازی و توسعه اقتصادی"، "آزادی عمل اقتصادی و بازار آزاد" و "آزادی رسانه بی" با روحیه منفعت جویی، تسلیم طلبی معامله گرانه و تعامل با اصول عام دموکراتیک در برابر نظام سرمایه داری جهانی "پیروزمند" در جنگ سرد، که ساز و برگ آن از برکت ناتو، این بازوی نیرومند نظامی سیستم سرمایه داری جهانی، در سرزمین ما جا افتاده و حضور یافته، تلفیق شد و چنان معجونی پر از تناقض و تضادهای سرشتی را در دیدگاههای نهادها و نگرشهای رهروان جنبش دموکراتیک و مترقی جامعه افغانی به وجود آورده که نقد سازنده و جدا کردن سره از ناسره و خوب از بد و بد از بدتر هنوز کاریست بس دشوار، پیچیده، غامض و زمانگیر.

در چنین شرایطی تیره و تار، در تحت تأثیر وضعیت پیچیده، غامض و پر از ابهامات، یک بخشی از نهادها و مبارزین متعلق به جنبش دموکراتیک و عدالتخواه دیروز و هواداران آنها، آرمانهای آغازین و تحقق نیافته جنبش دموکراتیک و ترقیخواه افغانی، را کنار گذاشته، جهان بینی علمی خود را رها کرده اند و به نیولیبرالیزم بورژوازی، ملیت گرایی، قوم پرستی و حتا به احزاب و ایدئولوژیهای مذهبی - سیاسی روی آورده اند. برخی از آنان اصل مبارزه طبقاتی،

جاری سر بلند نموده اند و انسجام می یابند تبارز یافته است.

تنوع فکری و تشکیلاتی و موجودیت گرایشهای متفاوت و داوریهی متنوع در مورد سرنوشت گذشته جنبش، یکی از مشخصات عینی جنبش در برهه زمان ما است. تجربه بیست سال اخیر نشان داد که هیچ حزب و سازمانی، صرف نظر از رشد کمی و کیفی آنها و صرف نظر از این که عامل کدام گرایش و تفکر و دارای چه گونه ساختار تشکیلاتی اند، نتوانست به منزلت محور و به حیث گرایش مسلط در جنبش عرض اندام کند.

همین تعدد سازمانها و تنوع گرایشها و موضعگیریهای متعدد و تجربه رفتن به زیر سایه شخصیتهای متبارز دیروز جنبش، که در میان نیستند و یا عناصر باز نشسته امروزین آن، رهروان جنبش را به فهم بی تاثیر بودن این نهادها و نا کارا بودن آن عناصر، در امر انسجام و تشکل نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه کشور یاری رسانده و موضوع تشکل یک نهاد سیاسی سراسری بزرگ را (با ترکیبی از پیشکسوتان و نسل جوان و بالنده امروزین) به حیث وظیفه نخست در پیشاپیش جنبش قرار داده است.

در وضعیتی که جنبش از داشتن وسیله بالفعل و مؤثر سیاسی برای تبارز اراده و خواستههای خود بی بهره مانده است، تبارز تشکلی زیر عنوان "ایتلاف احزاب دموکراتیک و ترقیخواه افغانستان" و هکذا ایجاد برخی از نهادها، اتحادها و جبهات ترقیخواه دیگر، به هدف از سرگیری مبارزه دموکراتیک و ترقیخواهانه متشکل و سازمان یافته، بارزترین نمادی تحویلیست که طی بیست سال اخیر، در نگرش و مواضع احزاب و نهادهای ترکیبی نیروهای درونی جنبش دموکراتیک افغانی بروز کرده است.

با ظهور این نهادهای سیاسی، که تعدادی از احزاب و سازمانهای ترقیخواه و عدالت طلب را مضمول خود گردانیده است، در واقع یک امکان تاریخی جدیدی و یک روزنه کوچک، اما پر از امید برای تشکل نیروهای ترقیخواه افغانی به وجود آمده است، هرگاه این تشکیلهای جدید، صرفاً در مجمع مقطعی باقی نمانند و توانایی آنرا در یافت نمایند که ادغام ساختارهای پراکنده و کوچک را در یک نهاد بزرگ تصریح بدارند، می توانند در امر پویایی و عروج مجدد جنبش دموکراتیک و ترقیخواه افغانی در عرصه فعال سیاست کشور، نقش مثبت و تاریخی را ایفا بدارند. در فرجام این جستار می توان گفت:

به رغم موانع عدیده که در برابر جنبش دموکراتیک و ترقیخواه جامعه افغانی قرار داده شده است، بار دیگر از بستر بحران فاجعه بار جاری، فریادهای وحدت خواهی نیروهای ترقیخواه، برای از سرگیری مبارزه دادخواهانه، میان مبارزان و فعالان سیاسی مترقی و انبوه از روشنفکران و نخبه گان متعهد کشور رساتر شده می رود و با ظهور نهادهای جدید ترقیخواه، صلحجو، وطن دوست و تحوططلب، (ائتلافها، جبهه ها، احزاب و سازمانها دموکراتیک مترقی) که بخشهای از جنبش در آنها متشکل اند، برعکس احزاب، سازمانها و تنظیمهای ارتجاعی متعلق به ستمگران، طیف جنبش ملی، دموکراتیک و ترقیخواه کشور، روز تا روز گسترده تر و نیرومند تر می گردد.

زی افتخار انسانهای متعهد را، که با قامت افراخته، راه دو باره طلوع فجر صادق را به رغم پلیدیها، سرخورده گیها، معامله گریها و ملامتیها، در پیش گرفتند و برای عمل مشترک در این کوره راه صعب العبور و مخوف آماده میگردند و برای استحکام، گسترش و تسریع فرآیند جنبش دموکراتیک و ترقیخواهانه افغانستان، که دارد قد بلند میکند تعهد میبندند و تجدید پیمان میکنند، تا انسان مظلوم سرزمین سوخته ما، آزادی و رهایی از چنگال ظلم، پلیدی، جهل و سیا روزی را در آغوش کشند و روند حرکت بسوی بهشد زنده گی زحمتکشان را پویاتر و در نهایت عدالت اجتماعی و آزادی واقعی را تحقق یافته ببینند.

در گیر در عرصه سیاسی، و فهم روندها و رویدادهای درونی جنبش و دریافت راهکارهای علمی تطبیقی مطابق به اوضاع و شرایط جاری و دورنمای انکشافی آن، به چیزی کمتر از رفتن به سوی قدرت و شریک شدن در هرم قدرت دولتی موجود فکر نمی کنند، و شعارهای میان تهی "رفورم صوری در اداره و تیم حاکم" را بلند میکنند، در واقع این نهادها در تلک "کمیشنکاران سیاسی؛" گیر مانده اند، اینها قبل از آنکه ابزارهای مؤثری تغییر دهنده "مناسبات و نظام" حاکم بر سرنوشت مردم را در اختیار داشته باشند، انتظار تغییر در وضعیت کنونی و دگرگونی وضع سیاسی کشور را دارند. در واقع می خواهند "با زین بدون اسب به محرکه بروند".

صرف نظر از پیچیده گیهای درونی جنبش و به طبع آن شکل گیری و تبارز نگرشها، گرایشها و مواضع گوناگون در میان نیروهای ترکیبی آن، به صورت موجز می توان گفت که، مشخصه اساسی این بخشی جنبش را در کلیت از یک سو علاقه مندی برای مطرح ساختن مسایل اساسی و پایه یی جنبش، پایان دادن به پراکنده گی جنبش از طریق یک اجماع سیاسی به منظور حضور یافتن در وضعیت سیاسی، جهت ارایه یک الترناتیف دموکراتیک و واقع بینانه در برابر وضعیت موجود و از سوی دیگر انقسام نیروهای متشکله آن به نهادهای کوچک و پراکنده، گسیخته گی اندیشه یی و جهان شناختی علمی، و موجودیت مشی سیاسی متفاوت به ویژه در رابطه به نحوه برخورد با وضعیت جاری، نظام و قدرتهای حاکم در کشور و شیوه بر خورد با روند "انتخابات بخصوص انتخابات ریاست جمهوری، در شرایط کنونی تشکیل می دهد.

اغلب رهروان این بخش جنبش، به ویژه عناصر چپ و ترقیخواه آن، تلاش دارند تا روند تشکل و پاگیری جنبش دموکراتیک ملی و ترقیخواهانه کشور، بطور آگاهانه و در بستر مبارزه با روند تصفیة گروه ها و عناصر نامطلوب که دارای منشههای تفرقه اندازانه و فته انگیزانه اند و با توسل به مانورهای سیاست بازانه، باعث اشتقاق در صفوف جنبش و سرخورده گی و دلسردی هزاران رهرو جنبش گردیده اند و به گونه با حلقات غیر دموکراتیک و ضد مردمی وابسته گی دارند همراه گردد.

باید گفت که، یکی از دلایل پا نگرفتن تشکل و وحدت درونی جنبش، قسماً در این واقعیت نهفته است که، بخشی از جنبش، به ویژه حلقات، گروه ها، محافل و شخصیتهای غیر متشکل در احزاب و نهادهای سیاسی موجود، که به جهان بینی علمی و آرمانهای آغازین جنبش، خود را پابند میدانند، علاقمند نیستند که شامل چنان اتحادها، جبهه ها، حرکتها و فرآیندهای گردند که هویت آنها را مخدوش و خدشه دار می سازد و منتظر حرکتهای سازنده در پراتیک از سوی این تشکلها اند. این عدم علاقمندی توأم با خوف و نگرانی، بیشتر از آن جهت است که، برخی نیروها و نهادهای درون جنبش، گاه با گرایشهای افراطی، اختلافات گروهی، جناحی و منشههای انتقام جویانه و زمانی با مواضع انحرافی قومگرایی و برترخواهی زبانی، تا سرحد پیوستن به نیروهای ارتجاعی قومی و مذهبی، ماهیت شفاف تاریخی ترقیخواهانه و عدالت پسندانه جنبش را مکدر ساختند.

ولی آنچه در پراتیک در می یابیم، این است که، جنبش دموکراتیک و ترقیخواهانه افغانی، به رغم آنکه بار سنگینی را بدوش میکشد، از پای نمانده است.

واقعیتهای جاری نشان میدهد که، جنبش دموکراتیک جامعه افغانی دوباره، پس از فرو پاشی حزب - دولت و کنار زده شدن بدنه های اساسی آن از وضعیت سیاسی کشور، در وجود احزاب، سازمانها، حلقات و گروه های گوناگون کوچک و همسو و شخصیتهای انفرادی غیر متشکل سیاسی - اجتماعی، به رغم داشتن گرایشهای متنوع، و سلیقه های متفاوت و روابط و ضوابط گوناگون، همدوش با نسل جوان ترقیخواه دادگر و در حال گسترش، که از درون بحران

باقیمانده برخی دیدگاه‌های مارکسیستی... از صفحه اول

«از زمانی که جنبش کارگری وجود دارد، هر چند گاهی گفته شده است که دیگر سرمایه داری به حدود نهایی خود رسیده است. در پایان سده نهم اندیشه پردازان انتراسیونال دوم، سوسیالیستهای آلمانی و حتا ژان ژوریس به این باور بودند که به زودی به وسیله دموکراسی از عصر سرمایه داری برون می شوند. ولی سرمایه داری همیشه بحرانهای خود را از یک مرحله به مرحله دیگر انتقال داده است، به گونه یی که دیگر در "وضعیت دایمی بحرانی" قرار گرفته است - وضعیتی که ممکن را ناممکن می سازد. سرمایه داری تا کنون توانسته است اتحاد دشمنان خود را برهم زند؛ انقلاب ناکام اکتوبر یگانه استثناست.

نکته مهم دیگر در تحلیل سرمایه داری امروز این است که نیروهای سرمایه، "نقش پذیری" (plasticité) انسانی را (plasticité humaine) به سود خود چرخ داده، یا تغییرات اجتماعی را زیر کنترل خود در می آورند، یا خود باعث دگرگونیهای برنامه ریزی شده می شوند تا باشد پیوسته نیروهای مخالف خود را به بیراهه بکشانند. از همینجاست که نیروهای مترقی در داوری شان نسبت به حفظ ارزشهای بشری در جامعه سرمایه داری به دشواری مواجه می شوند: کدام ارزشهای تمدن را باید در مقابل سرمایه داری بیش از پیش ویرانگر حفظ کرد و کدام عناصر را که دستاورد نی، بل، اشکال خود- ویرانگر باز تولید سرمایه داری اند، باید رها کرد.

"رشد اقتصادی" که هذیان وسوسه انگیز رفتن به سوی بی نهایت را با خود دارد، در واقع، یک "کامگاری بی ارزش و دروغین" (به گفته ژاک لاکان) است. ولی از سوی دیگر، لایه های فرو دست و فقر زده جامعه نمی توانند تحمل این را داشته باشند که نیازهای زنده گی آبرومندان شان بر آورده نشوند. در چنین وضعی چه گونه می توان آهسته آهسته شیوه های دیگر تولید و مصرف را آزمو و زمینه زیستن در برابری واقعی را فراهم ساخت.

"شکل / نقش پذیری انسانی"

"شکل پذیری انسانی" مفهومیست بر بنیاد این اندیشه که انسان پیوسته تغییر می کند، بی آنکه به کمال مطلق و نهایی برسد. "شکل پذیری انسانی" یعنی نا معین بودن قبلی فعالیت انسانی، یعنی باز بودن چشم انداز این فعالیت. برای انسان هرچیز ممکن است ولی معلوم نیست که هر ممکن، خواستنی و بارآور یک ارزش تازه، یا ارزش بیشتر، برایش باشد. فعالیت انسانی فاقد حد "طبیعی" بوده، به حیث یک "طبیعت دوم" به طور بی نهایت بروز میکند و به حیث تاریخ در بستر طبیعت اول (نوع انسانی) شکل می پذیرد. انسان یک موجود آفریننده است ولی اشکال این آفریننده گی معین و محدود بوده، مشروط وضعیت مشخص روابط تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی اند. "آفریننده گی" نامبرده را - آنگونه که فیلسوفان سده نهم و مارکس و انگلس می اندیشند - نمیتوان چون "کمال پذیری" (perfectabilité) مطرح کرد که همیشه "زیادتر" و "بهتر" به بار خواهد آورد. مسأله بر سر این است که چه گونه می توان این "آفریننده گی" را که یک ظرفیت بی حد است، با "وضعیت محدود" زنده گی انسانی در شرایط معین تاریخی، با محدودیت و میرایی انسان در جهان، سازگار ساخت. شاید بهتر باشد از "خود - کنترل کردن دموکراتیک" که روی حقوق بشر، آزادی برابر و برابری آزادانه، در یک همسویی و خرد مشترک، استوار باشد، سخن راند. یعنی به بیان دیگر، نوعی کمونیزم پایان پذیری بشر.

البته ما امروز از این واقعیت آرمانی بسیار فاصله داریم. سرمایه داری جهانی شده غول ویرانگر و خود - ویرانگر است. شماری از اقتصاددانان چون ژورژ سومپتر

(Joseph Schumpeter) بر آن بودند که پویایی شیوه تولید سرمایه داری به گونه یی خواهد بود که در فرجام، ابعاد تولیدی آن، ابعاد ویرانگر آن را جبران می کنند. ولی واقعیت نشان می دهد که حجم ویرانی به طور تزیادی (exponentiel) بزرگ می شود و یک بلوک اقتصادی - سیاسی جهانی شده، "شکل پذیری" بشری را به طور انحصاری به سود خود و انباشت بی مرز سرمایه چپاول می کند. همین بلوک اقتصادی - سیاسی است که یک جانبه جنگ طبقاتی را علیه نوع بشر پیش می برد تا باشد ظرفیتهای تغییر پذیری آن را به سود خود بچرخاند. از این قرار "شکل پذیری انسان" در شیوه تولید سرمایه داری زیر فرمان قانون بار آوری تولید و بارآوری مالی قرار دارد که منجر به اشکال جدید استثمار می گردد. قانون انباشت سرمایه بر تمام فعالیتهای بشری حکومت می کند.

"تضادهای طبقاتی"

آیا بهره برداری ناروا از خصلت "شکل پذیری" انسان به معنای این است که دیگر استثمار جنبه فردی دارد و تضادهای طبقاتی از شیوه تولید سرمایه داری رخت بر بسته اند؟

از آنجا که تصور "دست قضا" یعنی این که وضع کنونی یک ضرورت تاریخی است و قابل تغییر نیست، بر اذهان چیزه گردیده است، می توان گفت که تضادهای طبقاتی کمرنگ شده اند. باید در نظر داشت که آدمها، هرکدام، آرزو دارد تا خود کارفرمای خود باشد، یا هر فرد آرزو دارد تا از زنده گی خود چیزی بسازد و انرژی بالقوه خود را در راه تحقق آرزوهای خود به مصرف برساند. اما فعالیت انسانی همیشه به حیث یک تلاش مثبت و سازنده برای زیستن حضور خواهد داشت و در برابر هر عاملی که بخواهد آن را مورد ستم و تحدید قرار دهد، مقاومت خواهد کرد. در وضعیت کنونی سیادت سرمایه، باید متوجه بود که فعالیت نامبرده نیز مانند بسا از ارزشهای دیگر بشری کاملاً بلعیده نشود. پس از این یادآوری باید گفت که "مبارزه طبقاتی" کماکان به حیث موتور (محرک) تاریخ، عمل میکند. کارگران در اثر جهانی شدن سرمایه داری ضربات زیادی را متحمل شده اند، ولی این سرمایه داران اند که برای حفظ میزان سودآوری و عیار ساختن ساختار نظام در دنیای رقابت لجام گسیخته، مبارزه طبقاتی را پیش می برند تا از این طریق خود را در برابر بحرانهای مالی وقایه کنند.

با آنکه مقاومت طبقات و لایه های حاشیه یی و فرعی (در کنار طبقه کارگر)، هم سطح تعرض سرمایه جهانی نیست ولی علی الرغم پراکنده گی و دشواریهای جدی تشکل این طبقات، تضادها کماکان ادامه دارند. تداوم تضاد های نامبرده ناشی از این است که "کاست" رهبری اقتصادی و سیاسی جدید در سطح جهان، پایه های هژمونی خود را در محل تولید در کشورهای پیرامونی استوار می سازد. از همینجاست که در فابریکه های چند ملیتی که در کشور های پیرامونی فعالیت تولیدی دارند، مبارزه کارگران خصلت کلی و جهانی به خود می گیرد.

طبقات حاشیه یی / فرعی چه گونه تشکل می یابند و در کدام شرایط با طبقه کارگر متحد می شوند؟

طبقه کارگر مرکزی دیگر وجود ندارد چون دیگر فابریکه های فوردیستی (fordiste) مانند سالهای ۱۹۲۰ که در آنها کارگران چون ارتشی متمرکز کار می کردند، وجود ندارند. امروزه یک کتله عظیم مزدگیران وجود دارد که از ظرفیتهای وسیع قدرت اجتماعی برخوردار اند. مبارزه برای معاش بهتر در مرکز مطالبات آنها قرار دارد. با آنکه مراکز تولیدی، متنوع و پراکنده شده اند و مراجعه به مؤسسات کوچک تولیدی و خدماتی برای تولید پره های جداگانه و خدمات اختصاصی، عمومیت یافته است، گونه یی همپیوندی بین تمام آنها کماکان وجود دارد. از ←

این دیدگاه می شود از چند گانه گی طبقه کارگر و نا همسانی جبهه های مقاومت ضد ویرانگری سرمایه سخن راند.

اتحادهای صنفی پیوسته بر محور مطالبات مشخص شکل می گیرند و گاه گاه هم تا سرحد ایجاد کوپراتیفهای تولیدی استحکام می یابند. طبقات حاشیه یی و فرعی طبقه کارگر پارچه پارچه شده، عین مشکلات و امیدها را دارند. طبقات فرعی از آنانی تشکل می یابند که کارشان یک ضرورت است ولی خود موفق پائینی و محکوم دارند. کارمندان و ماموران پائین رتبه، بازمانده های دهاقین و کسبه کاران، مهاجران و بیکاران که صرف گاه گاهی کار می یابند مشمول این طبقات میشوند.

برای این که یک جبهه مقاومت طبقات فرعی/ حاشیه یی جان گیرد، بایسته است تا از بستر مبارزات آنها، شهروندانی تبارز کنند که شناخته های فلسفی، سیاسی و اجتماعی سودمند به حال شان را کسب کنند و به حیث روشنفکران ارگانیک طبقات خود ظهور کنند. اتحاد روشنفکران و طبقه کارگر در صورتی ممکن است که کارگران از میان خود، روشنفکران خود را بسازند، روشنفکرانی که با روشنفکران حرفه یی در آمیزند.

آیا با آنچه در سده بیستم در کشورهای به اصطلاح "کمونیستی" گذشت، نمیتوان گفت که کمونیزم از نگاه ایدئالوژیک برای همیشه محکوم گردیده است؟

به یقین باید کمونیزم جدیدی را بر بستر نقد آنچه که در گذشته روی داد و آنچه که در گذشته انجام نشد، بنیاد گذاشت. اما همزمان باید خاطر نشان ساخت که ترک مراجعه به اساسات کمونیزم به معنای خلع سلاح در مبارزه است. این اساسات را باید در پیوند با آینده "غول سرمایه - جهان" باز - تعریف کرد. در این باز - تعریف می شود مسایل زیر را مطرح کرد:

- تملک/ تصاحب اجتماعی چیست؟
- چه گونه می توان ستیزه های اجتماعی را با ستیزه های هویتی گره زد؟
- چه گونه روابط پرستارانه را با کره زمین - که صرف یک ذخیره مصرفی پنداشته شده است - برقرار ساخت؟
- چه گونه می توان اندوخته های شناختی و فرهنگی بشر را در یک "فهم کلی جهانشمول بشری"، بر بنیاد تکنالوژی پیشرفته، نگهداری کرد؟

این که طی سالهای متمادی واژه "کمونیزم" مردود شده بود، به معنای این نیست که این واژه از بار مفهومی خود تهی شده است. ما باید تمام ابعاد آرمانی - واقعی کمونیزم را از آن خود سازیم. آرمان شهر (اتوپیا) به معنای جائیست که وجود ندارد ولی به تخیل آوردن آن این امکان را میسر می سازد که به **بهبتر شدن واقعیت بیندیشیم**. موضوع بر سر ساختن یک جهان جدا از این جهان نیست، بل، بر سر این است که این جهان را چه گونه از وضعی که یک "ناجهان" برای توده های بشر است، برون بکشیم و آن را از پلشتیها پالوده بسازیم. **برای بر پا داشتن چنین جهان نو چی باید کرد؟**

دگرگونی شیوه تولید و حتا دگر ساختن شیوه هستی و شیوه هستی با همی، امری بدیهی به نظر می رسد. در مرکز این شیوه هستی مسأله "مصرف افراطی سرسام آور" از یک سو و "قرضداری عمومی" که زنجیری در پای زحمتکشان است، از سوی دیگر، قرار دارند. امروزه کارت هویت واقعی، همانا، "کریدت کارت" است. این وضع را می شود چنین خلاصه کرد: «تو تنها به خاطر آن وجود داری که قرض بگیری، البته تا آن اندازه که ما به تو اجازه قرض گرفتن را

می دهیم!» بدینگونه "مرجع هویت" به جاهای دیگر نقل مکان می کند. بیم از فردای نامطمئن و زیستن در قرضداری، احساس زنده گی اجتماعی و احساس زیستن در یک جمیعت واقعاً انسانی را چنان کمرنگ می سازد که افراد به پیوندهای دیگری چون مذهب مراجعه می کنند. **مراجعه اقلیتها به مذهب برای بقای هویت شان، واکنش خشونت بار اکثریت را بار آورده، به تنشهای جدی اجتماعی منجر می گردد.** بحران هویت که در اثر جهانی شدن سرمایه داری با فروپاشی پیوندهای سنتی اجتماعی همراه است، سراسر جهان را فرا گرفته است. پس باید شیوه جدید زیست با همی را مطرح کرد.

در عرصه اقتصادی باید به سوی نظامی رفت که تصاحب/ تملک اجتماعی ثروتهای مشترک بشر چون آب، ترانسپورت، انرژی، گنجینه فرهنگی و علمی را در مرکز خود قرار دهد. در این زمینه "ملی ساختن" کافی نیست، زیرا منطق سرمایه بر آن چیره می شود.

در گستره سیاسی، طبقه رهبری کننده جدیدی متشکل از نیولیبرالها، سوسیال لیبرالها، رؤسای مؤسسات تولیدی، بانکها، دانشگاهیان وابسته به نظام و میدیاکراتها در مقیاس جهانی به وجود آمده است. این "طبقه جهانی شده" فرادست شبکه های فعال را در مقیاس منطقه یی و محلی (کشورها) ایجاد کرده است که وظیفه مشخص ستمدهی سیاستهای دولتها، ویران کردن ساختارهای خدمات عامه، کاهش ارزش نیروی کار و توسعه قرضداری اقشار فقیر جامعه (به حیث وسیله جدید سیادت) را به عهده دارند. اروپا نمونه بارز "اتحاد مقدس پول" بر محور یورو است - یورو که به حیث نجات دهنده و وقایه گر دشورایهای اقتصادی معرفی گردیده است. اما آنچه بر یونان گذشت، پیش - واقعیتی است برای کشورهای دیگر. بدین گونه دولتها، خود، نا آگاهانه غیر ملی ساختن خود را سازمان می دهند.

تلاش وجود دارد تا اروپا را به یک دولت فراملی تبدیل کنند و از این طریق، دموکراسی را که بر بنیاد حاکمیت ملی مردم استوار است، ریشه کن نمایند. ارگانهای اجرایی فراملی و شبکه وسایل عظیم اطلاعاتی - رسانه یی، دیکتاتوری بی سابقه یی را بر مردمان اعمال می کنند. تصور حاکمیت ملی دیگر از هم پاشیده است. تصور نامبرده تا امروز برای مردمان یک تهداب بود که بر اساس آن خود را انتظام می بخشیدند، ولی غیر ملی شدن، همبسته گی مردم را متزلزل ساخته است.

چه گونه می شود دموکراسی جدیدی را ایجاد کرد در حالیکه دموکراسی زدایی جابرا نه، شهروندان را از داشتن هرگونه قدرت بی بهره می سازد. چنین است عمده ترین چالشهای بنیادی که در برابر خلقها و نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه قرار دارند. **(برگرفته از شماره ۲۴ جولای ۲۰۱۳ روزنامه هومانیته، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، چاپ پاریس)**

ایزابل گارو (Isabelle Garo) فیلسوف و استاد فلسفه، مدیر انتشار آثار کامل مارکس - انگلس به فرانسوی و گرداننده سیمینار "مارکس در سده بیست و یکم" در آخرین اثرش به نام "فوکو، دولوز، التوسر و مارکس" (منتشره ۲۰۱۱) موقعیت تفکر تیوریک را در رابطه با عرصه پراتیک سیاسی پس از سالهای ۱۹۶۰ مورد بررسی قرار داده خوانش مارکس توسط سه فیلسوف شهیر نامبرده را به ارزیابی می گیرد. در اینجا فشرده یی از موضعگیری او را نقل می کنیم:

«فلسفه به حیث یک نهاد سنتی شناخت گستره یی است که با واقعیت رابطه پیچیده و غیر مستقیم دارد. ماهیت فلسفه چنین است که هدف دگرگون کننده و حتا نقاد ندارد. مارکس با دریافتن این ماهیت فلسفه و بنا به دلایل تیوریک و به ویژه دلایل سیاسی، بیرون شدن از فلسفه را در دستور روز قرار داد. ←

شود. با آنکه خشونتِ ضدِ ریفورمی نیولیبرالیزم موضوع طبقات را دوباره روی صحنه آورده است، اما، دیوارهای ایدئولوژیک کماکان برجایند. مسأله بر سر این نیست که تیوریهای پدید آمده را مورد نقد قرار دهیم، بل، مسأله بر سر این است که چرایی ظهور این تیوریا را بفهمیم و چرایی اهمیتی را که کسب کردند پیدا کنیم. همزمان با این باید به پژوهشهای ما در باره این که طبقاتِ امروزی چیستند و در شعور آدمها چه گونه جلوه میکنند، ادامه دهیم.

اما بحران امروزی سرمایه داری از پا برجایی تحلیلهای مارکسیستی گواهی می دهند. دیگر هیچ اندیشه پرداز جدی وجود ندارد که از راه میانه بین سرمایه داری و سوسیالیسم دفاع کند. احزاب سوسیالیستی و سوسیال دموکرات، اقتصاد بازار آزاد را بر گزیده اند و هرگاه موضوعاتی مربوط به دولت، طبقات و استثمار مطرح می گردند، اندیشه های دیگری جز اندیشه های مارکس سر بر نمی آورند.

از آنجا که بحران اقتصادی سرمایه داری با یک بحران عمیق سیاسی و سنگینی تحمل ناپذیر بار شکستهای گذشته همراه است، فضای فکری - روشنفکری امروز بی جوش و خروش بوده، به اخلاق گرای (مورالیزم) و تکرار گذشته محدود گردیده است. از همینجاست که نباید در انتظار روشنفکران فرستاده شده از ملکوت بود، بل باید روی پژوهشهای فردی و دسته جمعی حساب کرد، رابطه جدید بین حرکتهای اجتماعی، سازمانهای سیاسی و سندیکایی و پژوهنده گان برقرار ساخت. در عرصه رابطه بین تیوری و سیاست باید گفت که تیوری چیزی نیست که با تحقق خود در واقعیت، مسایل سیاسی را حل کند. راه حل سیاسی از طریق تیوری مقدور نیست و مارکس هیچ گاهی در پی حل مسایل سیاسی از طریق تیوری نبوده است.

اما مارکسیزم به حیث یک راهنما، یاری رسان یافتن راه حلهای سیاسی است. بحران امروزی سرمایه داری، لحظه به لحظه بر تحلیلهای، دیدگاه ها و پیشبینیهای مارکس صحنه می گذارد. چشم اندازی را که تحلیلهای مارکس در برابر ما قرار داده است، دو امکان را پیشکش می کند. یا سرمایه داری را نابود می سازیم، یا سرمایه داری ما را نابود می سازد.

تحقیقات امروزی باید روی همین دو بدیل متمرکز گردند و در برابر جنگ گسترده ایدئولوژیک طبقات حاکم، راه بدیل را برای نجات نشان دهند. (برگرفته از رونامه هومانیتته، شماره ۲ اگست ۲۰۱۳)

فهم آرزو

پُشت چراغهای قرمز	آری در سرزمین من ...
و از دحام بی رحم	کودکان برای نان شب
برای خود ...	جز غم
نانی ببابند	اندوهی دیگر ندارند ...
دیگر نمی خواهند	کودکان این سرزمین
تکرار سرد لحظه ها را	تشنه محبت اند ...
از این همه تکرار خسته اند	...
و اما ...	با دستهای کوچک
اینجاست	با پاهای برهنه خود
«که درختان جز برای	از آن گلکهای لاله
تابوت شدن نمی رویند»	از آن بساط خال از مهر

اما آیا برون شدن از فلسفه به معنای محدود شدن به پراتیک است؟ به هیچ صورت! فلسفه و تیوری عین چیز نیستند. مارکس پیوسته بر اهمیت تیوری و تیوریزه کردن به حیث تلاش دایمی برای فهمیدن واقعیت پراتیک تأکید می ورزید و هیچ گاهی از پراتیک ناب (که در واقع وجود ندارد) دفاع نمی کرد. مسأله بر سر این است که باید دانست چه گونه تیوری و پراتیک از یک دیگر تغذیه می شوند، یکی بر دیگر تأثیر می گذارند و در نهایت، چه گونه نقشه کشیهای سنتی را در عرصه زنده گی و شناخت برهم میزنند و این دیگر متعلق به گستره سیاسی است، گستره بی که فلسفه به حیث یک معرفت نهادینه شده نمی تواند آن را بفهمد. اما فلسفه کماکان به حیث یک آموزگار، نقش پرورش دهنده فکری را بازی میکند.

در فرانسه در سالهای ۱۹۶۰ سه فیلسوف بزرگ، فوکو، دولوز و آلتوسر به بازخوانی مارکس پرداخته، هر یک به گونه ویژه بی، خود را از پرویزن تفکر او عبور دادند. مرحله زمانی ۱۹۷۰، یک برهه تضاد آمیز بود که پس از رویدادهای ۱۹۶۸، آغاز غیر سیاسی شدن توده ها را اعلام کرد. همزمان بحران اقتصادی آغاز گردید. نیروهای راست به انسجام خود پرداختند و جداً تصمیم گرفتند تا دستاوردهای اجتماعی دوران پایان جنگ را ویران سازند. دکترین نیولیبرال تدوین یافت و تکیه گاه های نیرومند سیاسی یافت. همزمان، چپ دوم در وجود حزب سوسیالیست و سندیکای "کنفدراسیون فرانسوی کار" (CFDT) تشکل یافت که خواهان احراز هژمونی در چپ بود. حزب کمونیست به بسیار زودی در برابر دشواریها قرار گرفت. این دشواریها زاده شرایط درونی و بیرونی بودند. کاهش اعتبار کشورهای سوسیالیستی، دگرگونی طبقه کارگر و پدیداری مطالبات جدید مردم، جوانان و زنان در وضعیت پیچیده سیاسی کشور، عمده ترین دشواریهای نامبرده اند. احزاب کمونیست اروپا برای نوسازی و انطباق خود با شرایط جدید به دشواریهای جدی مواجه شدند. حزب کمونیست فرانسه با آن که به اشاعه کتله بی فرهنگ مارکسیستی و پخش نشرات عدیده با کیفیت ادامه میداد و در مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حضور گران سنگ داشت، به سوی یک افول دراز مدت در حرکت بود. حزب به موقع به ایرادهای سازنده روشنفکران نام آوری چون سارتر، مرلو پونتی و هانری لوفبر (Sartre, Merleau-Ponty, Henri Lefebvre) گوش نداد. حزب با بحران تیوریک و سیاسی درگیر بود، بحرانی که لوی آلتوسر (Louis Althusser) - به حیث یکی از بازیگران درگیر - آن را به بهترین وجهی مورد تحلیل قرار داد. با آن که بسا از روشنفکران، فلسفه را عرصه مرکزی سیاست و استراتژی می پندارند، بحران نامبرده در آن عرصه حل نشد. باید یادآور شد که فلسفه با همه وزنی که دارد هیچ گاهی محل حل بحرانهای تیوریک و سیاسی نبوده است و هرگز نخواهد بود!

فرآورده های بسیار غنی فلسفی آن دوران صرف تحولات بزرگ آن روزگار را قابل دید می سازند و در آنها شرکت می کنند، ولی، فیلسوفان قادر به آن نمی شوند که آنها را توضیح دهند. روشنفکرانی که حزب سوسیالیست را همراهی کردند، در صدد آن برآمدند تا الترناتیفی برای مارکسیزم دست و پا کنند. فوکو در شمار اینهاست. در آن دوران، فیلسوفهای غیر مارکسیست با نو آوریهای شان، از گیرایی قابل ملاحظه بی برخوردار گردیدند. آنان طبقه کارگر و در کلیت، مجموع "مزدگیران" را فراموش کردند. جا دادن "مردم" به جای کارگران و زحمتکشان، در واقع تلاشی بود تا تقابل بین کار و سرمایه کوچک جلوه داده شود. امروز نیز این اندیشه ها حضور دارند؛ برخی بر آنند که الترناتیف توسط روشنفکر و اقشار حاشیه بی جامعه به وجود خواهد آمد، در حالی که طبقه کارگر دیگر یک طبقه ارتجاعی، پوپولیست و از نگاه فرهنگی عقبمانده تلقی می.

نوشته پرویز اکبر نصرتی

خشونت علیه زن در افغانستان

شعار آزادی زنها که از طرف رژیم پوشالی حاکم مطرح می گردد، عوام فریبی بیش نیست!

اکثریت زنانی که امکان کسب سواد و تحصیل را نیز داشته اند متأسفانه از طرف خانواده های خود و یا خانوادهای شوهر با ممانعتهای زیادی مقابل می شوند و زنهایی نیز هستند که با وجود سواد حرفوی و تحصیلات عالی نمیتوانند در خارج از خانه مشغول کار شوند، آنها در واقع با وجودیکه تحصیل کرده اند باید تنها خانه داری کنند. دلیل چنین وضع تسلط مناسبات ناشی از شرایط نا هنجار اجتماعی است که حاکمیت نظام فاسد کنونی سبب شده است.

بعضی از زنان با وجودیکه در امتحان کانکور موفق می شوند، نمی توانند ادامه تحصیل دهند. برخی از زنان تحصیل کرده مجبور اند به ازدواجهای اجباری تن دهند و یا با اشخاص بیسواد ازدواج کنند و ادامه زنده گی مشقتباری را متحمل شوند. اکثریت این ازدواجهای (ازدواجهای اجباری) یا باعث جدایی طرفین می شود و یا منجر به قتل و یا خود سوزی می گردد. زنان افغانستان با شرایط رنجباری که بر آنها تحمیل شده است می سوزند و می سازند.

برای تغییر این وضعیت باید تمام نیروهای دموکراتیک، تحول طلب و مترقی در کنار زنان قرار گرفته در جهت محو شرایط مصیبت بار موجود و استقرار نظام سیاسی عادل و دموکراتیک مبارزه نمایند.

با امید آن روزی که زنان در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سهم برابر با مردان داشته و در شرایط عاری از هر نوع ظلم و ستم زیست نمایند.

خشونت علیه زن یک پدیده فجیع است که امروز زنها با آن روبرو هستند و همیشه با آن دست و پنجه نرم میکنند. این خشونت یا از طرف خانواده یا از طرف جامعه و یا دولت بر زنها تحمیل می گردد که زنها در مقابل آن هیچ اقدامی کرده نمی توانند و اگر اقدامی هم بکنند نتیجه یی به بار نمیآورد زیرا نظام سیاسی حامی سیستم مرد سالاری، خود یکی از عوامل اساسی فشار بر زنان است. به همین مناسبت فشارهای زیادی روی زنها وارد می شود. آنها در مواردی مجبور میگردند دست به خود کشی و خود سوزی بزنند. اگر چه این عمل نوعی از مقاومت است اما یک مقاومت منفی بوده که نتیجه مثبتی برای رهایی زنها از مصیبتهای موجود به بار نیاورده و نمی آورد.

بعد از اشغال افغانستان توسط ناتو، علاوه بر این که وضعیت زنها بهبود نیافت بل وخیم تر هم گردید. گاهی به ملاحظه می رسد که شوهران به قتل ناموسی متوسل می شوند یا گوش و بینی زنان خود را می برند. پدران و برادران نیز به چنین کاری دست می زنند. زنها نمی توانند در مقابل این عمل نادرست و غیر انسانی اقدامی نمایند چون مناسبات مسلط در جامعه عملاً این حق را از ایشان سلب نموده است. اکثریت قلدل منشان بالای زنها تجاوز میکنند، هرگاه شکایتی هم صورت گیرد از جانب ادارات مسوول جدی گرفته نمی شود و متجاوزین مورد تعقیب قرار نمی گیرند.

حمایت از این سیستم پوسیده مرد سالاری، ستم برزنها را دو چندان نموده است.

نوشته پ.ا.ن

مشارکت عمومی؛ پیش نیاز گسترش دموکراسی

شهروند بودن است. از همین جهت لازم است که شهروند قبل از هر چیز، کیفیت تعلق خود را به ملت روشن کند. زیرا بدون ملت و بدون دولت، دموکراسی وجود ندارد. در واقع دموکراسی چیزی نیست جز یک قالب سیاسی که در آن حد اکثر مردم می توانند در امور عامه شرکت جویند. بنابراین می توان گفت که این نهادها نیستند که دموکراسی را می سازند بلکه مشارکت مردم در نهاد است که به دموکراسی قوام می بخشد، به همان شکلی که حاکمیت مردم در مشارکت عمومی متجلی میشود.

در اینجا مفهوم و معنای حد اکثر دموکراسی همان حد اکثر مشارکت مردم است. در نهایت با این توضیح، یک چیز روشن شد و آن این که گسترش دموکراسی چیزی نیست جز به حد اکثر رساندن مشارکت شهروندان. با این وصف ضرورت دارد که نهادها و مراجع مربوطه تمهیدات لازم را به منظور مشارکت با کیفیت شهروندان در امور عامه فراهم نمایند تا همه بتوانند از حقوق سیاسی شان بهره مند گردند. ولی طوریکه از وضعیت کنونی بر می آید کشور ما هنوز بدلیل سیطره آشفته گی سیاسی و فساد سراسری اداری، به نهادها و مراجعی که بتوانند مشارکت کیفی مردم را در حیات سیاسی کشور تامین نمایند دسترسی لازم ندارد و شهروندان با وجود سازماندهی اقداماتی نظیر انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی که تنها هدف تعمیل خواست زورمندان را دنبال می نماید نمی توانند درین راستا با آن آزادی کاملی که از اراده فردی هر انسان منشأ می گیرد عمل نمایند.

برای حصول حقوق شهروندی انسان افغانستان منجمله حق تحقق دموکراسی واقعی باید مبارزه کرد.

چند سالی است که فضای عمومی جامعه را تب دموکراسی خواهی فرا گرفته است. این شعار را امروزه از اقبشار سنتی جامعه گرفته تا روشنفکران با تفاوتی که در برداشت شان از ماهیت دموکراسی وجود دارد، سر میدهند. ولی دموکراسی خواهان و فعالان جامعه مدنی، باید در نظر داشته باشند که اصل بنیادی دموکراسی، مشارکت شهروندان است و برای رسیدن به این اصل باید از طریق بررسی امکانات گوناگون سعی و تلاش به خرج داد. چرا که حقیقت و اصل اساسی، نه در حضور اکثریت مردم است و نه آرای مردم، نه انتخابات و نه وکیل فرستادن به پارلمان؛ بلکه اساس کار، اصل مشارکت است. همانطور که میدانیم، مشارکت به معنی شرکت جستن است و منظور از آن این است که فرد خود را به واسطه تجربه شخصی، عضوی از جماعت و جزیی از کل بداند و در این راستا نقش فعالی را که در این نوع تعلق و وابسته گی مستتر است به درستی ادا نماید. چون مشارکت، عمل فردی شهروند است که به عنوان عضوی یک جماعت انجام می دهد. با این توضیح که فرد از طریق مشارکت، تعلق و پیوند خود را به جرگه جماعت تأیید میکند. از طرفی، روشن است که خود حس تعلق به یک جماعت، نتیجه مشارکت است و باز همین حس تعلق است که به عمل مشارکت فعالانه شکل می بخشد. در واقع همانگونه که مشارکت، یک حق است یک خدمت نیز به حساب می آید. با در نظر داشت همین نکته است که یک وظیفه هم دانسته میشود. به این معنی که مردم با بهره گیری از حق مشارکت جستن، حاکمیت شان را که مبتنی بر اصل برابری حقوق سیاسی شهروندان است اعمال میکنند. البته این اصل با اعتقاد به اصل برابری طبیعی مخلوقات فرق میکند. چون اصل برابری حقوق سیاسی شهروندان، ناشی از خود

باقیمانده سرمایه داری از صفحه ۱۲

تمرکز وسایل تولید و اجتماعی ساختن کار به جایی میرسد که در موجودیت آن پوسته سرمایه داری اش غیر قابل تحمل میگردد. در نتیجه باید منفجر گردد. ضرب الاجل مالکیت خصوصی سرمایه داری به پایان نزدیک است." (کلیات مارکس - انگلس جلد ۲۳ صفحه ۷۹۱).

در تاریخ فلسفه مارکسیستی مطلب فقط روی آن نمی چرخد که منافع اقتصادی طبقات، نیروی محرکه تعیین کننده را تشکیل دهد، بلکه بیشتر مطلب روی آن می چرخد که منافع طبقه پیشرو سراسر جامعه مبارز میشود. "اما در واقعیت تیوری مارکسیزم ادعا میکند که منافع اجتماع در کلیت فکتور های تعیین کننده تاریخ اند؛ و اینکه این منافع با استفاده معقول از وسایل تولید در عالیترین سطح آن سازگار باشد؛ به این ترتیب طبقه رسالت آنرا دارد تا جامعه یی را رهبری کند که میتواند بهترین میتودهای تولید را ضامن باشد؛ و اینکه در صورت کدام تحولی میتودهای تولیدی طبقه جدیدی ممکن صلاحیت آنرا داشته باشد تا رهبری را عهده دار شود. . . . به عبارتی دیگر نه منافع طبقاتی بلکه منافع اجتماع در کلیت خود آخرین خواستگاه تاریخ اجتماعی است." (پولانی صفحه ۲۷۰).

پوسته سرمایه داری بایست منفجر گردد و مالکیت خصوصی سرمایه داری ساقط گردد نه فقط به خاطر آنکه سرمایه داری به گونه بیشتر از پیش سدی در برابر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی روز افزون قرار میگیرد، بلکه به خاطر آنهم که سرمایه داری در وجود قانونمندیهای درونی اش دیگر نمیتواند کارا باشد. سر انجام دو دیدگاه برای "انفجار" مسوول دانسته میشوند. نخست اینکه عمل فوق شیوه تولید سرمایه داری را که زیر بنای منفعت بری سرمایه داری است واژگون و مدفون میسازد و دو دگر اینکه سرمایه داری در وجود "اتحاد انقلابی طبقه کارگر" بالاخره یک دشمن خلیها نیرومندی را خود خلق میکند.

دیدگاه دومی در مباحثات روی مارکسیزم - حتی در میانه خود مارکسیستها - تعیین کننده است. در "مانیفست" گفته میشود که در وجود تمرکز سرمایه "اتحاد انقلابی، کارگران را از طریق گرد همآیی آنان جاگزین پراکنده گی ناشی از رقابت آنها می سازد. بدین سان همروند با گسترش صنایع بزرگ، بنیادی که هم بورژوازی بر روی آن تولید میکند و محصولات خود را به تصاحب خود در می آورد، زیر پایش فرو می پاشد. بورژوازی پیش از هر چیز گور کنان خود را پدید می آورد. سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا یک سان ناگزیر است." (مانیفست، ترجمه جدید، نشرات حزب توده ایران، چاپ دوم سال ۱۳۸۵، ص ۳۶).

در همه حال در برابر سرمایه نه تنها حریف نیرومندی که در آن طبقه کارگر سازمان یافته یی که "گورکن" آن خواهد بود حضور دارد بلکه منطق اقتصادی شیوه تولید سرمایه خود منجر به فروپاشی اساسات سرمایه داری میگردد مارکس این مطلب را در جلد سوم "سرمایه" تحت عنوان "قانون گرایش نزولی نرخ بهره کشی" مدلل ساخت. (کلیات مارکس انگلس جلد ۲۵ صفحات ۲۲۱-۲۷۷). در "نماد اساسی" مارکس گرایش نزولی نرخ بهره کشی را به مثابه آنچه که "در هر مناسبت (. . .) مهمترین قانون اقتصاد سیاسی مدرن" تلقی میگردد و محور این امر همانا "بیان مالکیتی شیوه تولید سرمایه داری است راهی برای رشد فزاینده نیروی تولید اجتماعی کار است." (کلیات مارکس انگلس جلد ۲۵ صفحه ۲۲۳). در خلاصه تقریبی، منطق این قانون می رساند: رقابت میان سرمایه داران (جستجو راه ها برای به دست آوردن بالاترین بهره کشی) آنها را مجبور به افزایش محصول کار می سازد. بدین منظور سرمایه باید دسترسی به وسایل تولید را در تناسب با کار مورد نظر افزون سازد. ارزش "سرمایه ثابت" (ث- ارزش وسایل تولید: ماشین آلات، انرژی، مواد خام، ساختمانها - در مقایسه با

ارزش "سرمایه متغیر" (م) و نیروی کار استخدام شده ارتقا می یابد. در اصطلاحات مارکس دیده میشود که ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش می یابد. از آنجاییکه سرمایه متغیر "کار زنده" ارزش جدید و به این ترتیب ارزش اضافی را خلق می تواند در می یابیم که از طریق وسایل تولید فقط ارزش بالای کالا های جدید انتقال میشود (بر پایه تیوری ارزش کار که در اساس خود از جانب آدم سمیت و داوید ریکاردو مدلل گردیده) که اجباراً با افزونی ترکیب ارگانیک سرمایه گرایش به سوی نرخ بهره کشی به نزول می گراید. این عملیه بهره کشی را در تناسب با جمع سرمایه شامل دوران (ث+م) اندازه گیری میکند که البته بخش ارزش آفرین آن یعنی (ث) هر بار افزون تر از پیش میگردد. این گرایش اثر گذار نیست هرگاهی افزایش محصول کار بالاتر از فزونی سرمایه دورانی با در نظر داشت فی نیروی کار باشد (فزونی محصول کار بیشتر از ارتقای سرمایه دورانی).

افزایش ضروری ترکیب ارگانیک سرمایه یعنی سرمایه دورانی با در نظر داشت فی نیروی کار در گام نخست مؤلدين مستقیم و سرمایه داران کوچک را مجبور به ترک بازار ساخته و بالاخره چنگ به بنیاد بهره کشی سرمایه بزرگ می زند. محدود سازی به وسیله تغییر دادن ترکیب ارگانیک سرمایه باز هم از طریق عدم موجودیت قابلیت مصرفی کارگران، از طریق تضاد میان سطح تولید و طاقتهای تولیدی از یکجانب و تقاضای توده ها از جانب دیگر تشدید می یابد. "علت آخرین همه بحرانهای واقعی همیشه فقر و محدودیت مصرفی توده ها در برابر خود کامه گی تولید سرمایه داری است که نیروهای مؤلده را چنان تکامل میدهد که گویی فقط قابلیت مصرفی مطلق جامعه حدود آنرا معین میدارد" (کلیات مارکس - انگلس جلد ۲۵ صفحه ۵۰۱). در راه تلاش شان برای بهتر شدن بهره دهی کار و کاهش آوردن همزمان در مصارف کار، سرمایه داران همیشه این تضاد را تبارز بیشتر می دهند. همان است که این امر همیشه پیچیده گی بیشتر در اصل تولید، جایگاه ارزش آفرینی و اضافه ارزش خلق میشود کسب می نماید تا بهره کشی را هر چه سودمند تر سرمایه گذاری دوباره کنند.

یکی از نتایج امروزی آن اصطلاح نام نهاد "مالی ساختن" و به دسترس گذاشتن سرمایه در عرصه های متنوع برای تشدید احتکار جایی که در روی کاغذ بهره کشی صورت می پذیرد و به هیچ وجه مطابقت با "ثروت مادی" و افزایش ارزش های واقعی ندارد - اقتصاد بهره کشی از اقتصاد واقعی تجرید میگردد. این همان پروسه یی است که مارکس آنرا در جلد سوم "سرمایه" مورد بررسی قرار می دهد. بر مبنای آن در وجود سرمایه بیش از حد انباشته شده که برای آن هیچ گونه سرمایه گذاری مطلوبی وجود ندارد و بدینوسیله سرمایه "به مسیر ماجراجویی کشانیده (می شود): احتکار، تقلب در اعطای کرایهها، تقلب در اسهام، بحران . . ." نتیجه آنست. (کلیات مارکس - انگلس جلد ۲۵ صفحه ۲۶۱)

بناءً مارکس پیش بینی اش را در مورد زوال "به وسیله تضادهای درونی رشد اقتصادی که تسلط سرمایه بر آن استوار بوده و دورنمای حاصله از آن، یعنی انقلاب پرولتری" مدلل میسازد. (ولفگانگ کیوتلر، کتاب "به میان آمدن و فروپاشی سرمایه داری از دید کارل مارکس - یک رابطه نامتقارن" صفحه ۷۹). و اما در زمینه دورنمای انقلابی و این مسأله که سرمایه داری چه وقت و چه گونه زوال می یابد ما باید به یکی از استنتاجهای مارکس مراجعه کنیم: "یک فراماسیون اجتماعی هیچ گاهی ساقط نمی گردد تا آنکه همه نیرو های مؤلده مورد نیازش را رشد نداده باشد و مناسبات تولیدی پیشرفته تر و جدید هیچ گاهی جاگزین نمیشوند مگر اینکه شرایط موجودیت مادی آن در بطن جامعه کهن گذاشته نشده باشد." (نقد از اقتصاد سیاسی کلیات مارکس - انگلس جلد ۱۳ صفحه ۹). این مطلب منجر به مسأله یی می شود که آیا فراماسیون ←

باقیمانده اول می را گرامی بداریم از صفح اول

پراگنده و تعدادی را مجروح و کشته و (۸) تن را به اتهام تحریک شورش و انفجار بمی که باعث کشته شدن یک فرد پلیس، چند تن کارگر و زخمی شدن تعدادی از کارگران گردیده بود، دستگیر کنند.

به خاطر بزرگداشت از این روز تاریخی در سالهای پسین، به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم در تعدادی از کشورها تعطیل عمومی اعلام گردیده و همه ساله اتحادیه های کارگری، زحمتکشان و نیروهای پیشرو جهان از این روز با تظاهرات و تدویر محافل تجلیل به عمل می آورند. این نیروها خواستهها و مطالبات حد اقل خویش را که عبارت از تشکیل سندیکاها، مستقل کارگری، حق اعتصاب، تضمین و تأمین امنیت شغل، افزایش مناسب دستمزدها و پرداخت به موقع آنها، عقد قرارداد های دایم به جای قراردادهای مؤقت، بیمه های اجتماعی به شمول بیمه بیکاری، رفع هرنوع تبعیض جنسی بین کارگران زن و مرد، فراهم آوری امکانات لازم فعالیت برای شرکتهای تعاونی مسکن و مصرف، گسترش مؤسسه های آموزش حرفه یی، منع کار کودکان . . . می باشد، دایماً در اعلامیه ها و گردهمآیهای خویش ابراز میکنند.

در سال ۲۰۱۴ روز کارگر در حالتی تجلیل می گردد که سلطه جویی امپریالیزم تحت نام ریشه کن ساختن تروریسم و صدور دموکراسی با استفاده از قوتهای نظامی ناتو گسترش بیشتر یافته، بحران اقتصادی، کاهش درآمد ناچیز اقشار فقیر، بلند رفتن قیمت کالاهای مورد ضرورت، کاهش قدرت خرید و بیکاری در واحد های تولیدی صنعتی و خدماتی بیداد میکند.

جنبشهای مترقی همبسته گی دایمی خویش را با مردمانی که هنوز هم زیر استبداد و ستم حکام مرتجع کشور های مختلف جهان متحمل زجر و عذاب می گردند اعلام می دارند.

سرمایه داری با ماهیت غارتگرانه خویش همیشه تلاش نموده به خواستههای زحمتکشان جواب رد بدهد اما آنها با تظاهرات شدید، اعتصابها و دیگر حرکتیهای توده یی واکنش نشان داده و خواستههای ابتدایی خویش؛ مانند: هشت ساعت کار در روز، تعطیلات با معاش، پرداخت مزد مرضی، بیمه صحتی، رخصتی ولادی، حقوق بیکاری و بهبود شرایط کار . . . را بالای کار فرمایان تحمیل نمودند. قرن حاضر که دوران صدور سیاست نیو لیبرالیسم و جهانی شدن سرمایه است اکثریت توده های محروم در زیر فشار حاکمیت رژیمهای فاسد و دست نشانده و تعرض و تسلط مستقیم کشور های سرمایه داری قرار دارند.

طبقه ها و اقشار زحمتکش جامعه افغانی نیز نمیتوانند از جریانهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جهان بی تأثیر بمانند. مظاهره ها، مارشها و اعتصابهای کارگران افغانستان صفحات درخشان تاریخ جنبش چپ افغانی را تشکیل میدهد، جنبش چپ افغانی، رزم این پیکار جوان دلیر و با شهامت را هیچگاهی فراموش نکرده درج تاریخ زرین خویش خواهند ساخت. کارنامه های شان ماندگار است. ما باور کامل داریم که زحمتکشان افغانستان نیز در مبارزه که هر روز دامنه آن وسعت می یابد به پیروزی های چشمگیری نایل خواهند شد و به صلح، امنیت و رفا اجتماعی دست خواهند یافت.

بر افراشته باد درفش صلح و عدالت اجتماعی

تابناک باد خاطره مبارزین راه آزادی و ترقی

اجتماعی سرمایه داری توانمندی آنرا دارد تا در رابطه با "بحران بزرگ" پاسخهای قناعت بخش و دیر پای را ارایه نماید. این امر همچنان معیاری را برای قضاوت در برابر آزمایشهای سوسیالیستی انجام شده نیز میرساند.

۲- انقلاب اکتوبر و اتحاد شوروی - شکست تیوری انقلاب؟

درخور سوال نیست که انقلاب اکتوبر در روسیه مطابقت با همه نورمهای تیوری انقلاب مارکسیستی نداشته است. روسیه هنوز "شرایط موجودیت مادی" برای "پختگی" سرمایه داری را نصیب نگردیده بود چه عجب آنکه از سوسیالیزم صحتی در میان باشد. اینکه لنین و کمونیستهای روسیه با آنها به انقلاب رو می آورند با تصوری اتفاق افتاد که انقلاب روسیه به معنی تکانه ارزشمندی برای "غول در خواب فرورفته" یا پرولتاریا در کشور های صنعتی انکشاف یافته غربی باشد. از همین دیدگاه انقلاب اکتوبر گذشته از همه به وسیله روزا لوکزامبورگ با شور و شغف استقبال شد. هنگامی که طبقه کارگر در غرب ازین فرصت "استفاده نکرد" حزب کمونیست اتحاد شوروی به رهبری لنین و بعداً به رهبری استالین به "ساختمان" سوسیالیسم در یک کشور" همانا در اتحاد شوروی به طور نمونه و به عنوان لوکوموتیف انقلاب جهانی توسل جست. پیشبینی میشد که رشد آتی آن برتری سوسیالیسم را بر سرمایه داری به اثبات رساند.

مسأله ساختمان سوسیالیسم در شرایط تاریخی اتحاد شوروی نیرومندی به خصوصی را مطالبه میکرد. نخست باید راه برونرفت از جنگ ویرانگر جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) جستجو می شد. با شعار و سیاست "نان و صلح" کمونیستها موفق به تطبیق سیاست شان در میان مردم شدند. اما ویرانیهای جنگ جهانی به پایان نرسید. به ادامه آن مداخله نظامی ۱۷ کشور سرمایه داری در برابر اتحاد جماهیر شوروی جوان سالهای درازی دنبال شد. حتا این مداخلات را بلشویکها با قربانی بزرگی دفع کردند. سرانجام اصلاحات ارضی به نفع دهقانهای فقیر و "صنعتی ساختن بعدی" به شمول انکشاف تعدادی از پروژه ها به خاطر اساسگرایی و تشدید رونق اقتصادی در پیشرو قرار داشت.

رهگشایی انقلاب شوروی متناقض بود. با وجودیکه پیشرفتهای مادی آن - با در نظر داشت اینکه کشورهای سرمایه داری در اواخر دهه بیست و آغاز دهه سی سده اخیر در بحران جهانی اقتصادی فرو رفت - شگفت انگیز بود، زیرا اتحاد شوروی با رشد اقتصادی چشمگیر از یک پیروزی وارد پیروزی دیگری می شد. نویسنده ها و روشنفکر های غرب چون والتر بنجامین، اوسکار ماریا گراف، لیون فویشتوانگر و یا اندری گاید تا حدودی هم با هیجان و مثبت گرایانه از چشمدید شان در اتحادشوروی گزارش دادند. در درازای جنگ دوم جهانی بازهم اتحاد شوروی فشار اصلی مبارزه پیروزمندانه علیه فاشیسم را به دوش کشید. در حالیکه سرمایه داری در مرحله احیای مجدد بعد از جنگ در دهه های شصت و هفتاد سده گذشته دچار رکود شده بود سوسیالیزم واقعی در گام نخست رشد بی شائبه یی کرد. اینکه "سوسیالیزم در یک کشور" ویا اینکه در آن زمان به حیث یک "سیستم جهانی" در جایگاه عنصر متقابل با سرمایه داری و به مثابه فکتور کارا در جهت پشتیبانی از نیرو های نهضت طلب در سرتاسر جهان مبدل شده بود تا آغاز دهه هشتاد برای اکثریت در "شرق و غرب" و کشور های جهان سوم مطلب مورد سوال نبود. از آن به بعد یک اقتصاد کاملاً متکی به تکنولوژی پیشرفته و تقاضای روز افزون مصرف کننده گان نتوانست با افزار سوسیالیزم بیروکراتیک پاسخگوی مطالبات زمان باشند.

زیرا این رخ دیگری از سکه "سوسیالیزم در یک کشور" بود.

در شرایطی که نیرو های مؤلده کمتر انکشاف یافته و بیسواد و عقب مانده گی فرهنگی گسترده بود بلشویک ها به این تصور پیوستند که ساختمان سوسیالیزم بایستی به وسیله دیکتاتوری کمونیستی تطبیق گردد . . . بقیه در شماره بعدی

نوشتۀ داوود اسعد

سرمایه داری رو به زوال است؟

از نظام مسلط کهنه توضیح میگرد:

"در مرحله معینی از تکامل این وسایل تولید و مبادله مناسباتی را که جامعه فیودالی تولید و مبادله بر پایه آن انجام میداد، یعنی سازمان فیودالی زراعت و صنعت و به یک سخن مناسبات فیودالی مالکیت، هماهنگی خود را با نیروهای مؤلده رشد یافته از دست داد. این مناسبات بجای آنکه تولید را به پیش راند، جلو آنرا میگرفت و به پابند آن بدل شده بود و می بایست آنرا در هم شکست و درهم نیز شکسته شد. جای آنرا رقابت آزاد و نظام اجتماعی و سیاسی هماهنگ با این رقابت و با تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوازی گرفت". (مانیفست، ترجمه جدید، نشرات حزب توده ایران، چاپ دوم سال ۱۳۸۵، ص. ۳۰)

شیوه تولید سرمایه داری و تسلط آن اکنون دچار تضاد شدیداً روز افزون با شرایط آتیۀ رشد اقتصادی و اجتماعی گردیده است. کارل مارکس در "سرمایه" نوشت: باقیمانده در صفحه ۱۰

سرمایه داری نیو لیبرال از بحران و آن هم از بحران کثیر الجوانب بدر نمی آید. ما شاهد افزایش فقر، گرسنه گی و فرو پاشی اجتماعی در موجودیت بیانسهای بی سابقه بازار های بورس و تأسیسات تولیدی و خدماتی هستیم. اینها همه فریاد هایی اند در جهت تعویض عنان اختیار جامعه میان دولت و نهادهای اقتصادی بگوش می رسند. اما عکس العملی دیده نمیشود. نخبه گان نیولیبرال نه تنها قابلیت آنرا ندارند تا از بررسی بحران نتایجی به دست آورند، بلکه شیوه مدیریت بحران به تشدید بحران منجر گردیده و آنرا به سوی بحران دیگری رهنمون میگردد. این امر در باره هسته اصلی بحران یعنی بحران اقتصادی نیز صدق میکند. جهان در «برابر انفصال سده» قرار دارد طوریکه (مانفرد زون) در آغاز ماه اگست در روزنامه «نوی یس» آلمان می نویسد و دیدگاهش را به توضیح میگیرد که چرا بحران کنونی بنظر وی بحران «نورمال» نیست و اهمیت آن برای عناصر چپ جامعه در چه نهفته است. درین رابطه بحث دلچسپی در روزنامه یاد شده براه افتاد.

به تاریخ ۱۶ سپتامبر انستیتوت علوم اجتماعی بررسی تازه اش را در رابطه با این موضوع به دست نشر سپرد. نویسندگان این انستیتوت علوم اجتماعی مسایل زیر را به بررسی میگیرند:

- آنانیکه از تیوری علمی پیروی میکنند در زمینه از بین برداشتن موانع شیوه تولید سرمایه داری چه گونه می اندیشند؟ البته در اندیشه های کلاسیکها و تیوریهای متحوله امروزی.
- مناسبات میان بحرانهای مختلف عمیق در چه نهفته است؟ آیا ما با یک بحران "بزرگ" و یا "بحران سیستماتیک" مواجه هستیم؟ آیا "بحران بزرگ" مسأله بهره کشی را نیز احتوا میکند؟
- به کدام پیمانۀ متفاوت بحران در مناطق مختلف جهان - در "شمال" یعنی کشورهای مادر و در "جنوب" یعنی کشور آستانگرا و کشورهای رو به انکشاف - اثر گذار بوده است؟ آیا سرمایه گلوبال در رابطه با رده های سرمایه گذاری در کشورهای جنوب تغییر مسیر میدهد؟ استراتژی آن در شمال چه گونه خواهد بود؟
- آیا سرمایه توانایی "انقلابهای باز دارنده" را به گفته گرامشی به خاطر رشد هر چه بیشتر سرمایه داری و جستجوی عرصه های جدید سرمایه گذاری دارد؟
- "ذهنیتهای انقلاب" را در کجا می توان دریافت یعنی همان نیرو هاییکه از طریق تحولات اجتماعی در صورت عدم موجودیت سرمایه داری عمل کرده بتوانند؟

در اینجا ما بررسی از (کونراد شووولیر) را ارایه میداریم:

تیوری علمی وزوال سرمایه داری،

۱- مارکس و انگلس:

چرا "پوسته سرمایه داری" منفجر گردد؟

برای مارکس و انگلس تاریخ نتیجه قانونمند پروسه های تاریخی است و آنهم مبارزه طبقاتی. در مانیفست حزب کمونیست میخوانیم "تاریخ همه جوامع تا این زمان تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است". (مانیفست، ترجمه جدید، نشرات حزب توده ایران، چاپ دوم سال ۱۳۸۵، ص. ۲۶). با تغییر شیوه تولید و مناسبات تولیدی تناسب نیروها در میان طبقات دچار تغییر میگردد. در "مانیفست" این مطلب با اتکا به رشد بورژوازی مدرن، طبقه سرمایه دار به تفکیک تا سطح بریدن

آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزی اورگان

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

مدیر مسوول: قدوس زریب

سکرتر مسوول: عصمت نایبخیل

وجه اشتراک سالانه و یا چهار شماره: مبلغ ۱۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220 151

BIC (Bank Identifier Code): CMCIFR2A

آدرس تماس با مدیر مسوول:

ayenda-editor@ayenda.org

آدرس تماس با سکرتر مسوول:

asmat_n@hotmail.com

آدرس سایت انترنیتی نهضت آینده افغانستان:

www.ayenda.org

تحت نظر هیئت تحریر:

پوهاند دوکتور مجاور احمد زیار، دوکتور ببرک ارغند، داود

اسعد، قدیر محبوب، شمس صمدی